

نگاهی به جنبه‌های روش الگویی در تربیت با تأکید بر آیات و روایات

مهدی شفیق*

چکیده

یکی از مهمترین روش‌ها و نوع یادگیری انسان، یادگیری مشاهده‌ای است که می‌توان آن را روش الگویی نامید. این روش در سرتاسر زندگی انسان کار برد دارد. از آن‌جا که محتوای تربیت را به صورت عینی و عملی ارائه می‌دهد، در انتقال مفاهیم و آموزش برنامه‌های تربیتی بسیار مؤثر است. به همین دلیل در منابع اسلامی بر بهره‌گیری از الگو و پیروی از اسوه‌های حسنه تأکید شده است. تأثیرپذیری انسان از محیط و گرایش او به تقلید را می‌توان از مبانی اثرگذاری این روش نام برد.

از شیوه‌های اجرایی این روش، می‌توان به الگودهی، الگوپردازی و الگوزدایی اشاره کرد؛ که هر کدام شیوه‌های جزئی‌تری را شامل می‌شود. قلمرو کاربرد این روش بسیار گسترده است و حُسن اجرای آن در گرو رعایت اصول و قواعد خاصی است. علاوه بر آن، آسیب‌هایی بر سر راه این روش وجود دارد که مرّی نباید از بروز آن‌ها غافل باشد.

کلید واژه‌ها: الگو، تربیت، نقش، تربیت.

مقدمه

به نظر واضعان نظریه یادگیری اجتماعی، مهم‌ترین نوع یادگیری انسان، یادگیری مشاهده‌ای است. به اعتقاد این روان‌شناسان، اگر ما قادر نبودیم که در محیط اجتماعی از طریق مشاهده رفتار و اعمال دیگران به یادگیری پردازیم زندگی ما مختل می‌شد؛ در چنین حالتی باید وقت و نیروی زیادی را صرف کسب دانش مهارت‌ها و نگرش‌های مختلف می‌کردیم و چه بسا در این کار با اشتباهات بسیاری رو به رو می‌شدیم. اما خوش‌بختانه ما مقدار زیادی از دانش‌ها، مهارت‌ها و سایر یادگیری‌هایمان را از راه مشاهده رفتار والدین، دوستان، معلمان، و نیز از طریق مشاهده پیامدهای رفتار آنان کسب می‌کنیم. یادگیری مشاهده‌ای، در واقع همان سرمشق‌گیری است که در آن فرد با انتخاب یک الگو یا سرمشق به تقلید از رفتار آن می‌پردازد. بر همین اساس؛ یکی از روش‌های تربیت، تربیت به وسیله الگو است که می‌توان آن را روش الگوی نامید. (سیف، ۱۳۷۰: ۲۱۲)

روش تربیت الگویی، یکی از روش‌های فراگیر و بسیار مؤثر در تربیت است؛ فراگیر بودن آن بدان جهت است که در کلیه امور و مراحل زندگی، کاربرد دارد و از آن‌جا که محتوای تربیت را به صورت عینی و عملی

ارائه می‌دهد در انتقال مفاهیم و آموزش برنامه‌های تربیتی بسیار مؤثر است. در منابع اسلامی، روش الگویی و پیروی از اسوه‌های حسنه تأکید شده است. در این نوشتار با نگاهی گذرا به متون دینی به بررسی ابعاد گوناگون این روش می‌پردازیم.

الف) مفهوم شناسی

الگو، در لغت به معنای طرح، سرمشق، نمونه، مثال، مدل و غیره آمده و در اصطلاح و در علوم گوناگون به معانی متفاوت و البته نزدیک به هم آمده است. در حوزه تعلیم و تربیت معنای اصطلاحی الگو، کاملاً با معنای لغوی آن تطابق دارد و به طرح و نمونه یا مدلی از شکل یا اشیا یا موردی از رفتار اطلاق می‌شود (حسینی نسب، ۱۳۸۰: ۶۳۲). در مورد انسان نیز، الگو به شخصیتی گفته می‌شود که به دلیل دارا بودن برخی خصوصیات، شایسته تقلید و پیروی است. در روان‌شناسی اجتماعی، مدل به کسی گفته می‌شود که کودکان رفتارشان را تقلید کنند (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۶۴۰). در علوم اجتماعی، نیز الگوها، شیوه‌هایی از زندگی هستند که از فرهنگ نشأت می‌گیرند و افراد به هنگام عمل به طور طبیعی با این الگوها سروکار دارند و اعمال آن‌ها با این الگوها تطابق می‌یابد (آلن پیپر، ۱۳۸۰: ۲۶۰) همان گونه که مشاهده می‌شود معنای اصطلاحی الگو در این سه علم، بسیار به هم نزدیک است.

از الگو در عربی، به «أسوه» و «قدوه» تعبیر می‌شود از این رو، برای بررسی مفهوم الگو در متون دینی باید از این دو واژه بهره بگیریم. أسوه و اسوه از ریشه آسا (أ س و) است که در حالت اسمی به معنی قدوه و الگو و در حالت مصدری به معنی حالت پیروی کردن آمده است (احمد بن فارس، ۱۹۹۱: ۱۰۵) مرحوم علامه طباطبائی، در تفسیر آیه «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه...» می‌فرماید: «اسوه یعنی قدوه که عبارت است از اقتدا و پیروی کردن و اسوه در مورد رسول خدا (ص) یعنی پیروی و تبعیت کردن از او و از این که با «لقد کان لکم» که ماضی استمراری است تعبیر کرده اشاره به آن است که این پیروی تکلیفی ثابت و همیشگی است و معنای آیه این است که، یکی از احکام رسالت رسول خدا (ص) و ایمان آوردن شما به او این است که هم در گفتار و هم در رفتارشان به او تأسی کنید. (طباطبائی، ۱۳۸۲: ۲۸۸)

زمخشری، در کشاف نیز در معنای اسوه دو احتمال ذکر کرده است: یکی این که خود رسول خدا (ص) فی نفسه اسوه حسنه و مقتدابه است؛ و دیگر این که، در وجود رسول خدا (ص) خصلتی هست که جا دارد مردم به آن حضرت، در آن صفت اقتدا کنند (زمخشری، ۱۳۹۱: ۵۳۱)

واژه اسوه در روایات معنای مصدری یعنی اقتدا و پیروی که عمده روایات به همین معنا آمده است؛ مانند: «فلک بابی عبدالله الحسین (ع) اسوه ای اقتداء ای شابهته فی الغربه» (مجلسی، ۱۳۶۳: ۲۴۵) که در این روایت، بر معنای مصدری (اقتدا) تصریح شده است. به معنای الگو و مقتدی؛ مانند: «و انصح لمن استشارک و اجعل نفسک اسوه لقریب المسلمین و بعیدهم» (همان، ۵۵) خیرخواهی کن برای کسی که از تو مشورت می‌خواهد و خود را الگویی برای مسلمانان دور و نزدیک قرار بده.

واژه «قدوه» و مشتقات آن، که بیش از دویست مورد در روایات آمده است همه به معنی تبعیت و پیروی از یک رهبر و امام یا سنت حسنه به کار رفته است؛ مانند: «وَ اقْتَدُوا بِهْدَى نَبِيِّكُمْ فَانه افضل الهدى (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ۱۱۰) به هدایت پیامبرتان اقتدا کنید؛ چرا که آن بهترین هدایت است. و نیز: «بِسُنَّتِهِ فَاقْتَدُوا و الی ربکم به فتوسلوا» (آمدی، ۱۳۷۸: ۲۳۴) به سنت او (پیامبر) اقتدا کنید و به وسیله او به سوی پروردگارتان توسل بجوید و در قرآن در دو مورد از این واژه استفاده شده است: یکی در مورد تبعیت از هدایت های انبیاء^(ع) مانند: «اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده» (انعام: ۹۰) آن‌ها کسانی بودند که خدا آن‌ها را هدایت نمود تو نیز از هدایت (راه) آن‌ها پیروی نما. و دیگری، در مورد تبعیت گمراهان از سنت آبا و اجداد خود؛ مانند: «انا وجدنا آباءنا علی امه و انا علی آثارهم مقتدون» (زخرف: ۲۳) ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و از آثار آن‌ها پیروی می‌کنیم.

به هر حال، اسوه در منابع اسلامی، دست کم به سه معنای مقتدا، پیروی کردن و اقتدا نمودن و سنت و روش آمده است. معادل فارسی آن، الگو و سرمشق است که البته از وسعت معنایی بیشتری برخوردار است؛ زیرا «اسوه» و «قدوه» عمدتاً ناظر به الگوهای انسانی است و بیشتر در مورد تربیت و تقویت ابعاد اخلاقی رفتاری و شناختی انسان به کار می‌رود. در حالی که واژه «الگو» علاوه بر این‌ها به معنی طرح، مدل، نمونه و غیره نیز آمده است که عمدتاً در مسائل آموزشی و یادگیری کار برد دارد.

و اما روش الگویی، روشی است که اساس آن بر محور الگو دهی و ارائه نمونه‌های عینی و عملی بنا شده است. در این روش، مربی تلاش میکند نمونه رفتار و کردار مطلوب را عملاً در معرض دید متربی قرار دهد؛ تا شرایط لازم برای الگو برداری و تقلید برای وی فراهم آید.

ب) مبانی روش الگویی

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که، اصولاً چرا انسان‌ها به دنبال الگو هستند و چگونه از الگو تأثیر می‌پذیرند؟ برای پاسخ به این سؤال بیان دو نکته لازم است:

نکته اول: آدمی از محیط اجتماعی و انسان‌های دیگر تأثیرپذیر است. این مبنای، به قدری روشن است که اثبات آن از هرگونه استدلالی بی‌نیاز است (کاردان، ۱۳۸۷: ۴۹۴)

نکته دوم: تقلید یکی از فرایندهای روانی است که پایه و اساس بسیاری از یادگیری های انسان به شمار می‌رود. گرایش به تقلید، به قدری در انسان رایج است که برخی از روان‌شناسان آن را غریزی دانسته اند (براهنی، ۱۳۸۰: ۱۵۸). در مقابل، برخی از روان‌شناسان اجتماعی مانند مک دوگال و اتوکلاین برگ با گزینه بودن آن مخالفند؛ زیرا به گفته آنان، هیچ‌گونه رفتاری که جز از طریق تقلید تبیین پذیر نباشد وجود ندارد (طوسی، ۱۳۸۶: ۶۱) از سوی تعدادی از روان‌شناسان، مانند فروید، تقلید را نوعی همانندسازی و انطباق با محیط دانسته‌اند؛ آن‌ها معتقدند که، کودکان با تقلید از نگرش‌ها و ویژگی‌های رفتاری والدین احساس می‌کنند که قدری از قدرت و کفایت آن‌ها را به دست آورده‌اند و از این رو، خود را با آنان منطبق می‌سازند. البته این نظر، هم به طور مطلق نمی‌تواند قابل قبول باشد؛ زیرا همه کودکان با تمام ویژگی‌های والدین خود همانندسازی نمی‌-

کنند؛ بلکه به نظر برخی از روان شناسان همانند سازی، نوعی یادگیری است و کودکان تنها آن دسته از رفتارهای والدین را مورد تقلید قرار می‌دهند که به خاطر انجام آن پاداش دریافت کنند. (مصباح، ۱۳۹۱: ۲۱۲)

آنچه مسلم است این است که، در انسان حالتی روانی وجود دارد که بر اساس آن، فرد بسیاری از ویژگی‌های شخصیتی و آداب و رسوم را در ابعاد مختلف از دیگران الگو می‌گیرد. این حالت همان تقلید است؛ که در روان شناسی اجتماعی آن را چنین تعریف می‌کنند: «تقلید به وضعیتی گفته می‌شود که موقعیتی تحریک کننده موجب فعالیت حرکتی شود که به نوعی به موقعیت مُحَرِّک شبیه باشد(همان) بر اساس این تعریف، وقتی موقعیتی تحریک کننده که با اهداف، نیازها و نگرش‌ها و آرزوهای انسان سازگار باشد، برای انسان پدید آید انسان سعی می‌کند رفتاری را از خود بروز دهد تا خود را بیشتر به آن موقعیت نزدیک کند. از این رو این رفتار که در قالب تقلید است آگاهانه و هدفدار است.

البته به این نکته باید توجه داشت، که تقلید به معنای اعم، سه مرحله دارد: اول این که شخص، عمل یکی از اشخاص پیرامون خود را عینا و بی درنگ انجام دهد؛ مثل کودک چند ماهه‌ای که با خنده اطرافیان خود، بی‌درنگ می‌خندد بدون این که تعبیر و تفسیری برای خنده آن‌ها داشته باشد. این حالت، خالی از هرگونه فهم و تمیز است و «محاکات» نام دارد. دوم این که شخص، رفتار دیگری را آگاهانه ولی با آگاهی اندک تقلید نماید؛ مثل بچه چند ساله‌ای که کارهای بزرگ‌ترها را به منظور تشبّه به آنان انجام می‌دهد هرچند که از هدف و قصد آنان در این کار اطلاعی ندارد. سوم این که فرد با آگاهی کافی و با اختیار کامل رفتار دیگران را نیکو می‌یابد و آن را تقلید می‌کند این مرحله «اقتباس» نام دارد. (همان). در روش الگویی، بیشتر با مرحله دوم و سوم سر و کار داریم هرچند مرحله اول نیز می‌تواند زمینه ساز تحقق مراحل بعدی باشد.

با توجه به آنچه گذشت، در تحلیل تأثیرپذیری انسان از الگو، می‌توان گفت که انسان به دلیل کمال خواهی، اهداف و آرزوهایی را در سر می‌پروراند. زمانی که با الگویی رو برو می‌شود و کمال مطلوب خویش را در او می‌یابد از نظر عاطفی نوعی قرابت و هماهنگی بین خود و الگو می‌بیند. از سوی دیگر احساس نیاز به آن کمال که در الگو هست سراسر وجود الگوپذیر را می‌گیرد. این دو عامل، یعنی هماهنگی عاطفی با الگو و احساس نیاز به او باعث می‌شود که الگوپذیر به دنبال الگو برود. در چنین موقعیتی، به دلیل تأثیرپذیری انسان از محیط بیرونی با بهره‌گیری از میل به تقلید تحت تأثیر الگو قرار می‌گیرد و سعی می‌کند رفتار خود را با الگو همانند سازد. به بیان دیگر، الگوپذیر، الگو را مصداقی خارجی و عینی برای اهداف و آرزوهای خویش می‌بیند و آرزوهای خویش را امری امکان‌پذیر و قابل تحقق و نه خیالی و افسانه‌ای می‌یابد. از این رو، به دنبال الگو می‌رود تا با بهره‌گیری از او بتواند به کمال مطلوب خویش دست یابد.

نکته قابل توجه این که، در روند این تأثیرگذاری، دست کم دو امر ضروری به نظر می‌رسد: یکی این که الگو واجد نقطه مثبتی از نظر متربی باشد؛ و دیگر این که، وضعیت نفسانی متربی آمادگی روحی و روانی برای پذیرش داشته باشد. در این موقعیت، هر الگویی هرچند الگوهای نامناسب، به او ارائه شود پیروی می‌کند. به

همین سبب، لازم است الگوهای صادق و برخوردار از کمال مطلوب به او ارائه شود. به بیان دیگر، باید الگوهای ارائه شده حرفی برای گفتن داشته باشند تا بتوانند لباس الگو را بر تن کنند و منشأ اثر باشند.

ذات نیافته از هستی بخش، کی تواند که شود هستی بخش؟ خشک ابری که بود ز آب تھی، ناید از وی صفت آب دهی! و به فرموده امیرالمؤمنین (ع) «كَيْفَ يُصْلِحُ غَيْرَهُ مَنْ لَمْ يُصْلِحْ نَفْسَهُ» (آمدی، همان: ۵۵۵) کسی که خود را اصلاح نکرده است چگونه می تواند دیگران را اصلاح کند؟ هر قدر الگوها از کمال بیش تری برخوردار باشند، دایره تأثیر آنها در الگوپذیر بیشتر است. علاوه بر کمال، جامعیت الگوها نیز سهم وافر در این تأثیرگذاری دارد. یعنی اگر الگوها هم در ابعاد مختلف صلاحیت داشته باشند و در هر جهت از ویژگی های لازم برخوردار باشند از جاذبیت و تأثیر بیشتری در متریبان برخوردار خواهند بود. اگر چنین الگوهایی یافت شود، جا دارد که متریبی و الگوپذیر بدون چون و چرا به تبعیت و پیروی از آنها همّت گمارد. امیرالمؤمنین (ع) مؤمنان را به همین گونه پیروی از اهل بیت پیامبر (ص) سفارش می نمایند: «أَنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ هُدًى وَلَنْ يُعِيدُكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبَدُوا وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا وَلا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا وَلا تَأْخُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا» (دستی، ۱۳۸۶: خ ۹۷) به خاندان پیامبرتان بنگرید و بدان سو که می روند بروید و پی آنان را بگیرید که هرگز شما را از راه رستگاری بیرون نخواهند کرد و به هلاکتان باز نخواهند آورد. اگر ایستادند بایستید و اگر برخاستند برخیزید. بر آنها پیشی مگیرید که گمراه می شوید و از آنان پس نمانید که تباہ می گردید.

ج) کارکرد و فواید روش الگویی

کارکرد این روش عبارتند از:

- ۱- از آن جا که در این روش، یادگیری عمدتاً از طریق مشاهده مستقیم صورت می گیرد می تواند از مؤثرترین و پایدارترین نوع یادگیری باشد.
- ۲- فرایند یادگیری تفهیم و ارسال پیام به متریبی با کمترین زمان به آسانی صورت می گیرد.
- ۳- درصد اشتباه در یادگیری اندک خواهد بود.
- ۴- زمانی که متریبی الگوهای انسانی را مشاهده می کند به قابلیت ها و توانایی های انسانی خود پی می برد و در جهت شکوفایی آنها تلاش می نماید به بیانی دیگر مشاهده الگوها اعتماد به نفس را در الگوپذیر تقویت کرده او را در رسیدن به کمالات مطمئن تر می سازد و انگیزه وی را برای رسیدن به کمالات مورد مشاهده بیشتر می کند.
- ۵- چه بسا ممکن است در مقام نظر، متریبی بسیاری از مسائل را بداند ولی در مقام عمل مشکل داشته باشد؛ مثلاً کودک، توصیفی از نماز را شنیده و حمد و سوره و دیگر اذکار و ارکان نماز را یاد گرفته است اما در عمل نمیتواند نماز بخواند. مشاهده این الگو می تواند راهکارهای عملی را به متریبی نشان دهد.

د) جنبه‌های مختلف تربیت الگویی

تربیت الگویی، می‌تواند به صورت‌های گوناگونی مانند: ارائه الگو و الگو زدایی صورت پذیرد، که در ذیل به تبیین آن‌ها می‌پردازیم:

۱- ارائه الگو

مقصود از ارائه الگو؛ الگوهای مثبت و حقیقی است؛ یعنی الگوهایی که در خارج تحقق یافته و قابل مشاهده است؛ که این خود می‌تواند به دو صورت ارائه شود:

الف) ارائه الگو از خویشان؛ در این شیوه، مربی رفتار و صفات مطلوب را عملاً در رفتار خود منعکس می‌کند. شاید بهترین مصداق برای تربیت الگویی، همین باشد که مربی در مقام عمل، یک الگوی تمام عیار برای متریان خود باشد؛ چرا که متربی قول و فعل مربی را هماهنگ می‌بیند و نظریه و عمل را با هم تجربه می‌کند. امام صادق (ع) می‌فرماید: « کونوا دعاة للناس بغير الستکم لیروا منکم الورع و الاجتهاد و الصلاة و الخیر فان ذلک داعیة» (کلینی، ۱۳۶۹: ۸۳)

امام (ع) در این جمله، عمل انسان یعنی تقوای عملی، تلاش و کوشش، نماز و کارهای خیر را هدایت‌گر می‌داند؛ و می‌فرماید: با غیر زبان، مردم را به سوی حق دعوت نمایید. بهترین مربی و الگو، کسی است که رفتارش گفتار وی را تأیید نماید با این عمل، صداقت مربی برای متربی ثابت می‌شود و شک و تردید متربی را برای الگو برداری از بین می‌برد.

ب) ارائه الگو از دیگران؛ در این شیوه، مربی سعی می‌کند افرادی را که جنبه الگویی دارند، به متریان معرفی نماید. در این مرحله، مربی می‌تواند به دو گونه عمل نماید: در شیوه اول، مربی برنامه را به گونه‌ای تنظیم می‌نماید تا متربی بتواند الگو را به طور زنده و در حال انجام اعمال و رفتار مطلوب ببیند و یا نتیجه یک صفت و خصلت نیکویی را مشاهده کند.

شیوه دوم، این است که مربی اسوه‌ها و الگوهای مطلوب را که در ظاهر از دید مربی پنهان هستند ولی در گذشته تحقق خارجی داشته و سنت و روش زندگی آن‌ها در جامعه از رونق و درخشش خاصی برخوردار بوده است، به متربی معرفی نماید و خصوصیات شخصیتی و سیره فردی و اجتماعی آن‌ها را برای وی تبیین نماید. نمونه این نوع از روش الگویی، در قرآن کریم و روایات اهل بیت (ع) فراوان دیده می‌شود.

قرآن کریم، در موارد متعددی به معرفی الگوهای الهی می‌پردازد. صریح‌ترین کلام الهی در این باره آیه: ۲۱ احزاب است که پیامبر گرامی اسلام را به عنوان اسوه حسنه معرفی می‌نماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر» در سوره «ممتحنه» (آیات ۴ و ۶) نیز حضرت ابراهیم (ع) و پیروانش را الگو و سرمشقی نیکو برای مؤمنان و طالبان لقای پروردگار معرفی می‌نماید. در آیات بسیاری زندگانی پیامبران و بندگان صالح خدا را در قالب داستان‌های جذاب و شنیدنی به تصویر می‌کشد که حاکی از اهتمام

قرآن کریم به پیروی و الگو برداری از اسوه های الهی و ربّانی است (مریم، ۱) در روایات و سیره اهل بیت (ع) هم به وفور، به این نوع الگودهی اشاره شده است. مثلاً پیامبر گرامی (ص) اهل بیت خود را به مردم معرفی کرده آن‌ها را به تبعیت از ایشان فرا خوانده اند تا جایی که آنان را به سفینه نجات و کشتی نوح تشبیه کرده اند. (مجلسی، پیشین: ۱۲۰)

امیرالمؤمنین (ع) نیز پس از رحلت پیامبر اکرم به همین نوع تربیت الگویی اشاره دارند و با معرفی پیامبر (ص) و خصوصیات ممتاز آن حضرت، بیان می‌کنند که: «و اقتدوا بهدی نبیکم فانه افضل الهدی و استنوا بسنته فانها اهدی السنن» (دستی، پیشین: خ، ۱۱۰) به هدایت پیامبرتان اقتدا کنید؛ چرا که آن بهترین هدایت است و از سنت (و روش) او پیروی کنید که آن، هدایت کننده ترین سنت است.

۲ الگوپردازی

مقصود از این شیوه، ارائه الگوهای تخیلی و فرضی است. در این شیوه، مرّبی الگوهای مطلوبی را در نظر گرفته به بیان و توصیف ویژگی‌های آن می‌پردازد و زمینه را طوری فراهم می‌کند که مرّبی را به تخیل و تجسم یک الگو یا صحنه و واقعه ای بکشاند. مرّبی گاهی با بیان داستان‌ها و افسانه های خیالی بر این امر فایق می‌آید و زمانی با بیان خصوصیات، علامات و نشانه ها به این مهم دست می‌یابد. در هر دو شیوه مرّبی هر قدر از هنرمندی و مهارت بیش تری برخوردار باشد در پردازش الگوهای مطلوب، موفق تر خواهد بود. شیرینی و جذابیت داستان و پیامدهای مطلوبی که بر افعال و صفات قهرمان داستان مترتب است موجب می‌شود تا مترّبی حرکات خود را مطابق با قهرمان داستان، هماهنگ و تنظیم نماید؛ و از همان الگو پیروی کند. توصیف «اولو الالباب»، «مفلحون» «عباد الرحمن» «مؤمنون» «متقون» «مهدتون» و غیره در قرآن کریم از این نوع است؛ چرا که قرآن کریم با بیان خصوصیات هر یک از این اقشار درصدد الگو دهی به مخاطبان خود می‌باشد. در این جا تنها به ذکر یک نمونه بسنده می‌شود. قرآن کریم در آیات یک تا یازده سوره «مؤمنون» چنین می‌فرماید: مؤمنان رستگار شدند؛ آن‌ها که در نمازشان خشوع دارند و آن‌ها که از لغو و بیهودگی رویگردانند و آن‌ها که زکات را انجام می‌دهند و آن‌ها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می‌کنند مگر بر همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنان ملامت نمی‌شوند؛ و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند تجاوزگرند؛ و آن‌ها که امانت ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند و آن‌ها که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند آری آن‌ها وارثانند؛ وارثانی که بهشت برین را ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند.

در این آیات، پس از ذکر هفت صفت نیکو در مورد مؤمنان، به جایگاه رفیع آنان در قیامت اشاره شده است تا آنان که طالب چنان مقامی هستند با تبعیت از آنان و متصف شدن به صفات آنان به این فلاح و رستگاری نایل شوند.

نمونه دیگر، داستان دو برادری است که یکی کافر بود و دیگری مؤمن. از ارث پدر دو باغ نصیب اولی شد که حاصل خوبی داشت و برادر مؤمن سهم خود را در راه خدا صدقه داد. برادر کافر، به خاطر باغ و مکتش، بر برادر مؤمن تفاخر می کرد و کفر می ورزید. در حالی که برادر مؤمن سعی در ارشاد و هدایت او داشت. سرانجام باغ و ملکش دستخوش خرابی و نابودی گشت. ذکر این داستان، نمونه ای از تمثیلات و داستان‌های تخیلی قرآن کریم برای معرفی الگوهاست (کلینی، پیشین: ۴۷)

در روایات، نیز نمونه‌های فراوانی برای این نوع از روش الگویی مشاهده می‌شود؛ برای مثال رسول خدا (ص) در توصیف مؤمن می‌فرماید: «ألا أنبئکم بالمؤمن؟ من ائتمنه المؤمنون علی أنفسهم و أموالهم و ألا أنبئکم بالمسلم؟ من سلم المسلمون من لسانه و یده» (مجلسی، پیشین، ۳۶۷) آیا مؤمن را به شما معرفی کنم؟ کسی که مردم او را بر جان و مال خود امین قرار دهند. و آیا مسلمان را به شما معرفی کنم؟ کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

حضرت علی (ع) نیز در حکمت ۱۸۹ نهج البلاغه به توصیف برادر دینی و الهی خویش در گذشته می‌پردازد و با بیان اخلاق و ویژگی‌های الهی او پیروان خود را به تحصیل و سبقت گرفتن در کسب آن خصوصیات فرا می‌خواند: «در گذشته مرا برادری بود که در راه خدا برادری ام می‌نمود. خُردی دنیا در دیده اش، وی را در چشم من بزرگ می‌داشت، و شکم بر او سلطه نداشت. پس آنچه نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد و آنچه را می‌یافت فراوان به کار نمی‌برد. بیش تر روزهایش را خاموش می‌ماند و اگر سخن می‌گفت گویندگان را از سخن می‌ماند و تشنگی پرسندگان را فرو می‌نشاند. افتاده بود و در دیده‌ها ناتوان. و به هنگام کار، چون شیر بیشه و مار بیابان. تا نزد قاضی نمی‌رفت، حجت نمی‌آورد و کسی را که عذری داشت سرزنش نمی‌نمود تا عذرش را می‌شنود. از درد شکوه نمی‌کرد مگر آن گاه که بهبود یافته بود. آنچه را می‌کرد می‌گفت و بدانچه نمی‌کرد دهان نمی‌گشود. اگر با او جدال می‌کردند خاموشی می‌گزید و اگر در گفتار بر او پیروز می‌شدند در خاموشی مغلوب نمی‌گردید. بر آنچه می‌شنود حریص تر بود تا آنچه گوید. و گاهی که او را دو کار پیش می‌آمد می‌نگریست که کدام به خواهش نفس نزدیک تر است تا راه مخالفت آن پوید. بر شما باد چنین خصلت‌ها را یافتن و در به دست آوردنش بر یکدیگر پیشی گرفتن. و اگر نتوانستید بدانید که اندک را به دست آوردن بهتر تا همه را واگذاردن (حرانی، ۱۴۰۴)

حضرت علی (ع) در خطبه همام نیز، خطابه بلندی در وصف متقین بیان می‌کند. (دستی، پیشین) امام صادق (ع) نیز در روایتی علامات هشتمگانه مؤمن را توصیف می‌نماید. (کوشا، ۱۳۸۴: ۳۰۹) همه این‌ها در جهت ارائه الگوهای مطلوب و متعالی به متریبان مکتب تربیتی اسلام است. طی این بیان‌ها، امام به پردازش و توصیف الگو می‌پردازد تا متریبی، با ترسیم و تحیل آن در ذهن خود از آن ویژگی‌ها پیروی کند.

۲) الگودایی

شیوه دیگر استفاده از الگو در تربیت، الگوزدایی است؛ به این معنا که الگوها و شخصیت های منفی چنان ترسیم می شوند که نوعی دلزدگی و نگرشی منفی در مرتبّی نسبت به آن الگوها پدید می آید. در چنین مواردی، طبیعتاً پدیدآیی نگرش مثبت نسبت به الگوهای متقابل امری عادی است. به عبارتی دیگر، در چنین مواردی مرتبّی می تواند از باب «ادب از که آموختی از بی ادبان» با ارائه الگوهای منفی و توصیف عواقب سوء آنها نوعی نگرش مثبت در جهت عکس آنها در مرتبّی ایجاد کند. از کلام امام علی (ع) استفاده می شود که شناخت هدایت ها در گرو شناخت ضلالت ها و گمراهی هاست؛ «و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه، و لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نقضه و لن تعرفوا الضلالة حتی تعرفوا الهدی و لن تعرفوا التقوی حتی تعرفوا الذی تعدی» (کلینی، پیشین: ۹۴) و بدانید که هیچ گاه، رستگاری را نخواهید شناخت مگر آن که واگذارنده آن را بشناسید؛ و هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر این که پیمان شکنان آن را بشناسید و هیچ گاه گمراهی را نخواهید شناخت مگر آن که هدایت را بشناسید؛ و هرگز پرهیزگاری را نشناسید مگر آن که متجاوز (از مرز تقوا) را بشناسید.

در این جملات، امام (ع) یکی از راه های شناخت را به طور کلی، شناخت اضداد می داند و شناخت الگوی مطلوب، هم از این قاعده مستثنی نیست؛ یعنی با وقوف بر الگوهای بد و ویژگی های نامطلوب آنان، می توان به حقانیت و درستی الگوهای مثبت، پی برد که همین آگاهی، زمینه را برای تبعیت و پیروی از الگوهای مطلوب فراهم می سازد. این شیوه از تربیت الگویی، به دو صورت قابل اجراست که در روایات مصادیق فراوانی برای آن یافت می شود. صورت اول این که، مرتبّی در قالب بیان صفات، خصوصیات و نشانه های الگوهای منفی، سعی در دورساختن مرتبّی از آن الگوها دارد. روایاتی که به بیان ویژگی های ظالم، منافق، شرور، کذاب و مانند آن می پردازد به همین شیوه و به طور غیر مستقیم انسان را از الگوهای بد دور می سازد؛ مثل این سخن پیامبر (ص) که فرمود: «علامةُ الظالم اربعة: یظلم من فوقه بالمعصیه و یملک من دونه بالغلبه و یبغض الحق و یظهر الظلم» (همان) نشانه های ظالم چهار چیز است: با نافرمانی به مافوق خود ستم می کند با غلبه و زور بر زیردست خود حکم می راند، حق را دشمن می دارد و ستم را آشکار می کند.

صورت دوم آن است که، مرتبّی با نهی مسقیم مرتبّی را از همراهی و مصاحبت با الگوهای بد، منع کند. آنچه در این شیوه، مهم است، توجه به حساسیت کار است که دقت و مهارت مرتبّی را می طلبد مرتبّی نباید الگوی منفی را به گونه ای ارائه دهد؛ که در نظر مرتبّی مطلوب جلوه کند و در نتیجه به الگوبرداری از آن پردازد.

۴ قواعد روشی

ثمربخشی و کارآمدی هر روش، به رعایت و به کارگیری اصول و قواعدی بستگی دارد؛ این قواعد، گاه جنبه عمومی دارد که رعایت آن در تمام روش ها لازم و ضروری است و باید در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گیرد؛ به عنوان مثال، آشنایی کامل مرتبّی با فنون تعلیم و تربیت و آگاهی از ویژگی ها و خصوصیات مرتبّی،

شرط لازم و ضروری برای به کارگیری همه روش‌های تربیتی است؛ زیرا در غیر این صورت، نه تنها موفقیتی برای مربی حاصل نمی‌شود بلکه این نوع تربیت، به ضد تربیت تبدیل می‌گردد؛ علاوه بر قواعد عام، هر روش ممکن است قواعد خاصی نیز داشته باشد که در پرتو رعایت آن‌ها مفید و نتیجه بخش می‌گردد. در این جا به مواردی از اصول و قواعد خاص در باب روش اسوه سازی اشاره می‌کنیم:

۱) از قواعد اساسی و مهم برای این روش، می‌توان به آمیختگی آن با منطق و پرهیز از مقلد پروری بی استدلال اشاره کرد. از آن جا که در تربیت الگویی، نوعی اطاعت و پیروی از غیر وجود دارد؛ ممکن است به تدریج زمینه برای اطاعت کورکورانه و به دور از هرگونه استدلال فراهم گردد. بدیهی است نتیجه این امر، پرورش متریبانی وابسته و بی اراده خواهد بود. قرآن کریم تقلید کورکورانه از پدران را بر نمی‌تابد و در موارد متعددی آن را مورد نکوهش قرار می‌دهد. (زخرف، ۲۴، ۲۳) در مقابل، انسان را به گزینش در مقام اقتدا فرا می‌خواند. درباره پیامبران گذشته، به پیامبر اسلام چنین می‌فرماید: «اولئک الذین هدی الله فبهدهم اقتده» (انعام: ۹۰) این‌ها کسانی بودند که خداوند آن‌ها را هدایت کرد (و می‌توانند جنبه الگویی داشته باشند) و تو ای پیامبر به هدایت آنان اقتدا کن، نه به خود آن‌ها. به فرموده علامه طباطبائی، خداوند می‌فرماید که به هدایت آنان اقتدا کن و نفرمود: «بهم اقتده» (به آنان اقتدا کن) زیرا، شریعت پیامبر (ص) شرایع آنان را نسخ نموده و قرآن فراتر از کتاب‌های آنان است (طباطبائی، پیشین: ۲۶۰)

بدین منظور، مربی در روش الگویی، باید تربیتی اتخاذ کند تا در عین انقیاد و اطاعت، روحیه انتقاد و پرسش‌گری در مربی تقویت شود و با بصیرت و منطق، الگو برداری نماید و مصداق این آیه شریفه قرآن گردد که: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب» (زمر: ۱۸) کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پی‌روی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و آنان خردمندانند.

۲) نزدیکی و هماهنگی در جهات مختلف بین الگو و الگوپذیر، فرایند الگو برداری و همانند سازی را سرعت می‌بخشد، انگیزه مربی را در این امر افزایش می‌دهد و اعتماد به نفس را در وی تقویت می‌کند. به این معنا که، هر چه فاصله بین الگو و الگوپذیر، کم تر باشد و از لحاظ فرهنگی، جنسیت، سن و دیگر جهات به هم نزدیک تر باشند انگیزه بیشتری برای تبعیت و همانندسازی در الگوپذیر به وجود می‌آید؛ چرا که در این حالت الگو را از خود می‌داند و یک نوع ارتباط عاطفی نسبت به او پیدا می‌کند. مثلاً اگر برای کودکان، اسوه‌هایی از زندگانی ائمه معصومان (ع) در سنین کودکی، بیان شود و یا نمونه و شاخص به آن‌ها معرفی گردد، و در مورد دختران، بانوان، مردان، و جوانان هم به همین صورت عمل شود، نتیجه بسیار مطلوب خواهد بود. قرآن کریم هم از این نکته غافل نبوده و برای اقشار مختلف الگو معرفی کرده است. خداوند در اولین گام، برای هدایت انسان‌ها پیامبرانی از جنس خود بشر فرستاده است؛ تا هم بشر، با الگوی خویش احساس بیگانگی نکند و هم به

او بفهماند که، توهم مانند این پیامبران، بشر هستی و می‌توانی با تلاش و تبعیت از این الگوها، از همین کمالات برخوردار شوی. از این رو، لازم است ترتیبی اتخاذ گردد تا برای هر قشری از متریبان، الگویی که از جهات مختلف به آن‌ها نزدیک تر است معرفی گردد؛ تا پیوندی صمیمی بین آن‌ها برقرار شود.

۳) از آن‌جا که انسان در برخورد با یک جریان ثابت و مداوم خسته و کسل می‌شود و از سویی، نیازهای انسان متعدد است؛ بهتر است الگوهای متنوعی به متریبان ارائه گردد؛ زیرا کمالات و خصلت‌های نیکو متنوع است و هر الگویی در جهتی خاص، مهارت و قابلیت الگویی را دارد. از این رو، بهتر است بر اساس نیازها، موقعیت و شرایط متریبان، الگوهای متنوع و کاملی در همان جهات مربوط به آن‌ها ارائه شود تا هم خسته کننده و ملال آور نباشد؛ و هم به جهت برخورداری از کمال در همان جهت خاص قدرت تأثیرگذاری بیشتری داشته باشد. الگوهایی که توسط قرآن کریم ارائه می‌شود معمولاً بسیار متنوع هستند.

۴) هماهنگی بین الگوهای ارائه شده، نکته دیگری است که بسیار حائز اهمیت می‌باشد؛ اگر الگوها متعددند، لازم است که هماهنگ و در یک جهت باشند؛ و اگر الگو واحد است باید ابعاد مختلف آن با هم هماهنگ باشند. مثلاً اگر الگوهای گفتاری مرتبی با الگوهای رفتاری وی هماهنگ باشد و قول و فعلش یکدیگر را تصدیق کند؛ به وحدت رفتار و تثبیت آن در مرتبی و الگوپذیر بسیار کمک می‌کند. در حالی که عدم هماهنگی بین آن‌ها منجر به دوگانگی رفتار در مرتبی خواهد شد.

۵) تداوم و استمرار در ارائه الگو، نیز بسیار مهم است؛ چرا که انسان همواره دچار فراموشی و غفلت می‌گردد و همین غفلت مسیر حرکت تکاملی وی را منحرف می‌سازد و چه بسا در مسیر انحرافی به سرعت پیش رود. ارائه مستمر و پی در پی الگوها، می‌تواند تا حد زیادی این آسیب را خفیف و کم رنگ سازد. یادآوری و زنده نگه داشتن الگوها از طریق نام گذاری افراد، اماکن، و اشیا به نام آن‌ها برگزاری کنگره‌ها و بزرگداشت‌ها برگزاری مراسم اعیاد و وفیات ائمه اطهار(ع) نیز می‌تواند در همین راستا تفسیر شود. هر یک از این موارد که در فواصل مختلفی به انجام می‌رسد؛ مصداق عام آیه شریفه «فَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» است که انسان‌ها را هر چند برای مدتی کوتاه از غفلت می‌رهاند و آن‌ها را با اسوه‌ها پیوند می‌دهد؛ چرا که «فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ.»

۶) اگر به متریبان خود، الگویی ارائه می‌دهیم که در یک بُعد و صفتی خاص، جنبه الگویی دارد و در ابعاد دیگر چندان مطلوب نیست، لازم است این نکته را به آن‌ها تذکر دهیم. در غیر این صورت، ممکن است متریبان در ابعاد مختلف از آن الگو پیروی کنند. ارائه غیر مستقیم الگو، در قالب داستان، بازی، مسابقه و مانند آن‌ها و نیز تزئین و زیبا جلوه دادن الگو می‌تواند در روند الگوبرداری و تسریع آن مؤثر باشد.

به هر حال، به دلیل گستردگی دامنه کاربرد این روش، رعایت قواعد مزبور ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا که نادیده گرفتن هر یک، می‌تواند ضرری به وسعت دامنه کاربرد این روش، داشته باشد.

۵) قلمرو و دامنه روش الگویی

قلمرو روش الگویی، از زوایای گوناگون از جمله محیط تربیتی، کثرت و تعدد الگوها رایج بودن آن در سرتاسر زندگی انسان و کارآیی آن در همه امور زندگی قابل بحث است.

روش الگویی، برخلاف برخی روش‌ها که در محیط یا مقطع سنی خاصی کاربرد دارند در محیط‌ها و مقاطع سنی مختلف قابل استفاده و ثمربخش است و به دلیل همین وسعت دامنه کاربرد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

بخش مهمی از آنچه فرد یاد می‌گیرد، از طریق تقلید یا الگوبرداری به دست می‌آید. به گفته آلبرت بندورا، یکی از نظریه پردازان یادگیری اجتماعی، نوعاً یادگیری انسان از راه مشاهده پیامدهای رفتار سرمشق، یا الگو حاصل می‌شود و از آن‌جا که انسان به طور دایم در معرض تجارب گوناگون الگوبرداری قرار می‌گیرد می‌توان چنین نتیجه گرفت که، غالب اصول و قواعدی که رفتار انسان را هدایت می‌کنند از چیزی شبیه به الگوبرداری انتزاعی به وجود می‌آیند. (سیف، ۱۳۷۴: ۴۴۹)

جریان مشاهده الگوها، و تنظیم رفتار فرد بر اساس تجربیات و مشاهدات خود، از سنین خردسالی آغاز، و تا پایان عمر ادامه دارد. البته این الگوبرداری همواره به صورت تقلید نیست. درسین کودکی، اعمال، رفتار و گفتار الگو، عیناً مورد تقلید الگوپذیر قرار می‌گیرد، ولی با بالا رفتن سن و قدرت شناختی الگوپذیر، تقلید جای خود را به استنباط و انتخاب می‌دهد. الگوپذیر در این مرحله، با مشاهده اعمال و رفتار الگو، به نتیجه و تحلیل آن‌ها می‌پردازد و با استنباط شخصی خود از آن‌ها الگوبرداری می‌نماید. به هر حال آنچه مهم است این که انسان‌ها در سراسر عمر، با مشاهده اعمال و رفتار دیگران به صورت مستقیم الگوبرداری می‌نمایند. البته هر چه سن پایین‌تر باشد، الگوبرداری‌ها کورکورانه و بدون شناخت است. در مقابل، در سنین بالاتر، نقش تجزیه و تحلیل و گزینش بر اساس آن، بیش‌تر می‌شود. (کریمی، ۱۳۶۸: ۹۳)

از سوی دیگر، کثرت و تنوع الگوها و نیز محیط‌های تربیتی، دامنه کاربرد این روش را گسترده‌تر کرده است. خانواده، مدرسه، گروه همسالان، جامعه و نیز محیط‌های کار و فعالیت افراد، مراکزی هستند که افراد عمر و زندگی خود را در آن‌ها سپری می‌نمایند. در هر یک از این محیط‌ها، همواره افرادی وجود دارند که، خواسته یا ناخواسته مورد توجه الگوپذیر قرار می‌گیرند و به عنوان یک سرمشق و الگو برای وی نقش ایفا می‌نمایند. به گفته کرومبولتز «هرکس که تقویت‌کننده‌ها را در اختیار داشته باشد، می‌تواند سرمشق قرار گیرد (همان)

در خانواده، پدر و مادر نخستین سرمشق‌های فرزند به حساب می‌آیند؛ زیرا، کودک به دلایلی همچون نیاز به غذا پوشاک و مراقبت‌های گوناگون به والدین وابسته است؛ و همین وابستگی باعث می‌شود که خود به خود، آن‌ها را به عنوان سرمشق برگزینند. در کنار والدین، برادران و خواهران بزرگ‌تر نیز به دلیل معاشرت و نیز برطرف کردن برخی نیازهای کودک، می‌توانند به عنوان سرمشق و الگو قرار گیرند. به علاوه، گروه همسالان و کودکان دیگر نیز می‌توانند مورد توجه و تقلید الگوپذیر، قرار گیرند.

در سنین مدرسه، معلمان مهم ترین سرمشق و الگو هستند؛ زیرا در نظر دانش آموز، معلم از اهمیت، قدرت و موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار است؛ و همین امر، باعث می شود تا او را به عنوان سرمشق انتخاب نماید و از رفتار او الگو برداری نماید. در کنار معلم، دوستان مدرسه، نیز مورد توجه دانش آموز قرار می گیرند و در او تأثیر می گذارند.

در محیط جامعه، قهرمانان، ورزش کاران، هنر پیشگان، دارندگان یک هنر یا تخصص خاص، مدیر اداره، حاکم و رهبر جامعه، همه و همه به دلایلی می توانند مورد توجه فرد قرار گیرند و نقش الگویی برایش داشته باشند. از سوی دیگر، دامنه استفاده از این روش، کلیه امور زندگی را شامل می شود؛ به یقین می توان ادعا کرد که هیچ حالت و رفتار و عملی نیست که نتوان با استفاده از این روش، به نهادینه و درونی ساختن آن، اقدام کرد. حتی احساسات نیز اموری اند که از دایره تقلید و الگو برداری بیرون نمی ماندند. خوف و رجا، حب و بغض، خشم و عشق، همه آموختنی اند؛ نه به این معنا که هیچ مایه های فطری و درونی ندارند و اکتسابی صرف می باشند؛ بلکه به این معنا که، ظهور و بروز این امور خدادادی و پیدا کردن متعلق برای آن ها، از طریق الگوها نیز امکان پذیر است. همچنین در کلیه حیطه های اخلاقی، عاطفی، اجتماعی، عبادی و مانند آن از این روش، می توان بهره جست.

۶ آسیب شناسی روشی

به کارگیری این روش، همانند روش های دیگر، ممکن است با مشکلات همراه بوده و در نتیجه آسیب هایی را در پی داشته باشد. این آسیب ها، ممکن است به دلیل وجود محدودیت هایی در ناحیه الگوها و یا الگوپذیر و یا به دلیل مزاحمت ها و بهره گیری های نا صواب دیگران از این روش، باشد که در ذیل به آن ها اشاره می شود:

۱- اولین و عمده ترین آفتی که همواره بر سر راه این روش وجود دارد، مشکل عدم هماهنگی بین الگوها است که از آن با عنوان «تضاد یا اصطکاک الگوها» یاد می شود؛ و منظور از آن، برخوردها و تعارض هایی است که گاهی میان الگوهای مورد علاقه الگوپذیر وجود دارد. نوجوان که از آسیب پذیری بیشتری در قبال تضاد الگوها برخوردار است می بیند آنچه را که در خانه به عنوان ملاک و میزان رفتار به وسیله پدر و مادر به او داده شده است؛ با آنچه که در مدرسه و یا جامعه حاکم است کاملاً متفاوت است. در چنین موقعیتی الگوپذیر، که از رشد شناختی مطلوبی برخوردار نیست؛ گرفتار تردید و نگرانی می شود. نمی داند به اصول و ارزش های خانواده پای بند باشد، یا ارزش های اجتماعی و الگوهای مدرسه را بپذیرد. شاید نتیجه این دوگانگی، این باشد که الگوپذیر نسبت به همه ارزش ها بی اعتماد شود و هر کجا که مصلحت خویش را بیابد به همان تمسک جوید، که البته این حاصل جز نفاق و دورویی و نیز خودخواهی به دنبال ندارد. این مشکل، اختصاصی به رابطه بین الگوهای خانوادگی و اجتماعی و یا مدرسه ندارد؛ بلکه در درون هر یک از این مجموعه ها نیز ممکن است

الگوهای متضاد وجود داشته باشد. مثلاً در خانواده، الگوهای رفتاری پدر بر خلاف الگوهای رفتاری مادر باشد؛ و یا در مدرسه الگوهای رفتاری معلمان در جهت عکس یکدیگر باشد.

۲- لغزش الگوها، آفت دیگری است که بر سر راه این روش قرار می‌گیرد. تأثیر منفی این آفت، به مراتب بیشتر از آفات دیگر است؛ زیرا آفات دیگر چه بسا سبب انحراف یک نفر از متریبان باشد در حالی که این مشکل، گمراهی عده بسیاری از متریبان را به دنبال دارد. در این باره امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «زَلَّةُ الْعَالِمِ كَانِكِسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرِقُ وَ تُغْرِقُ مَعَهَا غَيْرَهَا» (آمدی، پیشین: ۴۲۶) لغزش عالم مثل شکستن کشتی است که غرق می‌شود و دیگران را با خود غرق می‌کند.

در منابع اسلامی، بر صیانت نفس الگوها، و رهبران علمی، فرهنگی و سیاسی جامعه و کسانی که به نحوی با خاندان رسالت مرتبط هستند، بسیار تأکید شده است؛ به طوری که عقاب و ثواب اعمال آن‌ها نسبت به دیگران، مضاعف بیان شده است. مثلاً، در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره «احزاب»، به زنان پیامبر (ص) که به دلیل وابستگی به پیامبر، مردم آنان را الگوی خویش می‌دانند هشدار می‌دهد که اگر هر یک به کار زشتی اقدام کنند عذابی دو چندان دامن گیر آنان خواهد شد. یا در روایتی آمده است که: «هفتاد گناه عوام بخشیده می‌شود قبل از این که یک گناه عالم مورد بخشش قرار گیرد. (کلینی، پیشین: ۹۷)

همه این‌ها به دلیل این است که اسلام برای عالمان، دانشمندان و الگوهای جامعه اهمیت و نقش سازنده‌ای قایل است و در صدد پیش‌گیری از لغزش الگوهاست؛ زیرا اگر آن‌ها گرفتار خطا و لغزش شوند، این نقش مثبت به نقش تخریبی تبدیل می‌گردد و مجموعه‌ای از انسان‌ها و بلکه نسل‌هایی از انسان‌ها را به انحراف می‌کشاند.

۳- ناهماهنگی و عدم تطابق بین گفتار و رفتار الگوها، آسیب دیگری برای این روش محسوب می‌شود. در قرآن کریم، انسان‌هایی که در سخن، دیگران را به اعمال صالحه دعوت کرده، ولی خود به آن عمل نمی‌کنند، شدیداً مورد نکوهش قرار گرفته‌اند: «اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ، وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» (بقره: ۴۴) آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این که شما کتاب آسمانی را می‌خوانید؟! آیا شما نمی‌اندیشید؟ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف: ۲، ۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

شاید علت این نکوهش این باشد که، گفتار بی‌عمل، نوعی نفاق است که در وجود الگو و مربی ظاهر می‌شود. این نفاق از سویی ناخودآگاه به الگوپذیر منتقل می‌شود؛ و از سوی دیگر، اعتماد وی را از الگو و مربی سلب می‌کند و سخنش در وی تأثیری نمی‌گذارد و مصداق این کلام امام صادق (ع) می‌شود که: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ، زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنْ الصَّفَا» (همان) هرگاه عالم به علم خود عمل نکند

پند و اندرز او در دل‌ها نفوذ نمی‌کند چنان‌که باران در سنگ صاف نفوذ نمی‌کند. امیرالمؤمنین (ع) که الگوی همه مؤمنان و انسان‌های وارسته است؛ قسم یاد می‌کند که من چیزی را که خود عمل نمی‌کنم، به شما نمی‌گویم «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُم عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُم عَنِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ أَتَنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا» (فیض الاسلام، پیشین: خ ۱۷۵) ای مردم! به خدا سوگند، من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم جز آن‌که خود، پیش از شما به انجام آن بر می‌خیزم. و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم جز آن‌که خود پیش از شما آن را فرو می‌گذارم.

۴- دوری الگو، از الگوپذیر و نیز عدم ارتباط مستقیم بین آن دو، مشکل دیگری است که، فرایند تأثیرپذیری را کند، و چه بسا دچار اختلال می‌کند. گاهی به دلیل فاصله زیاد بین الگو و الگوپذیر و وجود واسطه‌های بسیاری که آن دو را به هم پیوند می‌دهند، جریان انتقال پیام مختل می‌شود و چه بسا پیامی درست به عکس آنچه که از الگو صادر شده است به الگوپذیر منتقل شود. در این صورت است که، جانشین‌های الگویی می‌تواند بسیار کارساز باشد؛ مثلاً در عصر غیبت، هر چند که ما از فیض حضور ائمه اطهار (ع) بی‌بهره ایم ولی با تدبیر و هدایت خود آن ذوات مقدسه، مأمور به اطاعت و پیروی از عالمان وارسته و فقیهان پرهیزگار هستیم: «فأما من كان من الفقهاء، صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام أن يقلدوه» (حرعاملی، ۱۴۱۴: ۱۳۱)

امام حسن عسکری (ع) فرمود: «هر یک از فقیهان که خود نگهدار، حافظ دین، مخالف هوای نفس، و مطیع فرمان مولا (خدا)ی خویش است، بر عوام است که از او پیروی کنند.

۵- تبعیت و تقلید از الگوها، اگرچه فواید بسیاری برای الگوپذیر دارد، اما گاهی موجب می‌شود که الگوپذیر، وابستگی فکری به الگو پیدا کند و استقلال فکری خویش را از دست بدهد. کودک در ابتدای زندگی، برای ارضای حس کنجکاوی خویش، پی‌در پی از والدین خود سؤال می‌کند و پاسخ آن‌ها را می‌پذیرد و به آن عمل می‌کند. رفته رفته این پندار در کودک به وجود می‌آید که، باید همه چیز را از پدر و مادر آموخت. اگر همین خصلت در سنین بعدی ادامه پیدا کند موجب می‌شود به والدین خویش یا هر الگوی دیگری وابستگی شدیدی پیدا کند؛ به طوری که کورکورانه همه چیز را از آنان اقتباس نماید. قرآن کریم در آیات متعددی انسان‌ها را به تفکر و تعقل و تدبّر تشویق کرده و از تقلید کورکورانه باز داشته است.

۶- گاهی پیوند عاطفی بین الگو و الگوپذیر، موجب می‌شود که الگوپذیر، خود را درست در اختیار الگو قرار دهد و همه چیز را پذیرا گردد و در واقع، به دلیل دوستی و محبت افراطی، وی را الگوی خود قرار دهد. رسول اکرم (ص) این حقیقت را در جمله کوتاهی بیان کرده اند: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُبْصِمُ» (۵۲) محبت (و علاقه) تو نسبت به چیزی (تو را نسبت به معایب آن) کر و کور می‌کند.

نتیجه گیری

از براینده این مطالب، بدست می آید که الگو نقش انکار ناپذیری در تربیت اخلاقی فرد، خانواده و جامعه ایفاء می کند. الگوی مناسب، بر روند روحی و روانی فرد و جامعه تأثیر شگرف خواهد داشت. لذا، ارائه الگویی، با منشأ از سرچشمه وحی می تواند جامعه ما را به سعادت دنیا و آخرت نایل گرداند؛ معارف بلند و نورانی اهل بیت (ع) راه روشن برای ره پویان جاده حق و حقیقت است که، ما را از الگوهای غربی و بیگانه بی نیاز می کند.

فهرست منابع

- ۱- علی اکبر سیف، روان شناسی پرورشی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۰
- ۲- سید داود حسینی نسب و علی اصغر اقدم، فرهنگ واژه ها، تعاریف و اصطلاحات تعلیم و تربیت، تهران، ۱۳۶۸
- ۳- باقر ساروخانی، دائرة المعارف علوم اجتماعی، نشر کیهان، ۱۳۷۵
- ۴- آلن بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، نشر کیهان، ۱۳۸۰
- ۵- احمد بن فارس بن ذکریا معجم مقاییس اللغة، ج ۱ چاپ اول، بیروت، ۱۹۹۱ م.
- ۶- سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱۶، قم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۲
- ۷- زمخشری، تفسیر کشاف، چاپ ۲، نشر ققنوس، ۱۳۹۱ ج ۳
- ۸- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، تهران، ۱۳۶۳
- ۹- علی نقی، فیض الاسلام، نهج البلاغه تهران: ۱۳۷۹.
- ۱۰- آمدی غرر الحکم و درر الکلم، تهران: ۱۳۷۸.
- ۱۱- اتو کلاین برگ، روان شناسی اجتماعی، ترجمه علی محمد کاردان، ۱۳۸۷
- ۱۲- ال ریئا اتکینسون و همکاران، زمینه روان شناسی، ترجمه محمد تقی براهنی و ۱۳۸۰
- ۱۳- دبلیو گوردن آلپورت و دیگران، روان شناسی اجتماعی از آغاز تاکنون، ترجمه محمد تقی منشی طوسی، ۱۳۸۶
- ۱۴- محمد تقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، قم، ۱۳۹۱
- ۱۵- سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه دشتی، محمد انتشارات زهد، ۱۳۸۶
- ۱۶- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران: ۱۳۶۹.
- ۱۷- محمد علی کوشا، سیره و سخن پیشوایان؛ چاپ اول زمستان ۱۳۸۴
- ۱۸- علی اکبر سیف، روانشناسی نوین، نشر دانا، تهران، ۱۳۷۴، ص ۴۴۹
- ۱۹- کرومبولتز، جان، دی و هلن، بی، کرومبولتز، تغییر دادن رفتارهای کودکان و نوجوانان، ترجمه و تألیف یوسف کریمی، تهران، انتشارات فاطمی، ۱۳۶۸
- ۲۰- محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
- ۲۱- محمد بن علی ابن بابویه القمی، من لا یحضره الفقیه، تهران؛ دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵

